

عنوان مقاله: نسبت علم و فرهنگ

نویسنده: حمید پارسانیا

منبع: راهبرد فرهنگ تابستان ۱۳۸۷ - دوره یکم، شماره ۲

صص ۵۱-۶۴

مقدمه

- نسبت علم و فرهنگ به معنای رابطه میان علم و فرهنگ است و این رابطه به لحاظ واقع مبتنی بر واقعیت و حقیقت علم و فرهنگ بوده و در مقام معرفت و شناخت، متناسب با معرفتی است که از علم و فرهنگ وجود دارد. یعنی به تناسب اینکه چه تعریفی از علم یا فرهنگ ارائه دهیم، نسبت بین آن دو را تعریف و تبیین خواهیم کرد. به همین دلیل ما برای بیان نسبت علم و فرهنگ، نخست به تعریف یا تعاریف علم و فرهنگ پرداخته و از آن پس نسبت مزبور را بر اساس تعاریفی که از علم و فرهنگ ارائه می شود دنبال می کنیم.

رابطه میان علم و فرهنگ

مفهوم فرهنگ

- با توجه به تعدد تعاریف مربوط به فرهنگ مناسب است در همین ابتدا تعریف مورد نظر در این نوشته بیان شود:
- فرهنگ بخشی از معرفت است که در ماهیت مشترک افراد و یا جامعه و یا در زیست جهان افراد وارد شده است. مراد از معرفت در این عبارت تنها آگاهی ای ذهنی، تصویری یا تصدیقی نیست، مراد معنای عامی است که احساس، عاطفه، گرایش، اعتقاد، عادات و آداب را نیز فرا می گیرد. هر نوع آگاهی - اعم از این که در حد یک تصور ساده باشد و یا آن که در درون شخصیت و وجود افراد رسوخ کرده و عزم و جزم آنها را در خدمت و یا در تقابل با خود گرفته باشد - هنگامی که صورتی جمعی پیدا کنند در قلمرو فرهنگ واقع می شود.

ذهنی، تصویری یا تصدیقی

- فرهنگ در این تعریف عقاید آگاهی ها، ارزش ها، هنجارها، آداب و عاداتی را شامل می شود که از طریق تعلیم و تعلم منتقل شده و در صورتی جمعی پیدا می کند. اگر جمعی که فرهنگ در بین آنان محقق می شود گسترده و فراگیر باشد فرهنگ، صورتی عمومی پیدا می کند و اگر محدود باشد فرهنگ خاص و یا خرده فرهنگ را پدید می آورد البته در دل یک فرهنگ عام، خرده فرهنگ ها و فرهنگ های خاص می تواند وجود داشته باشد.

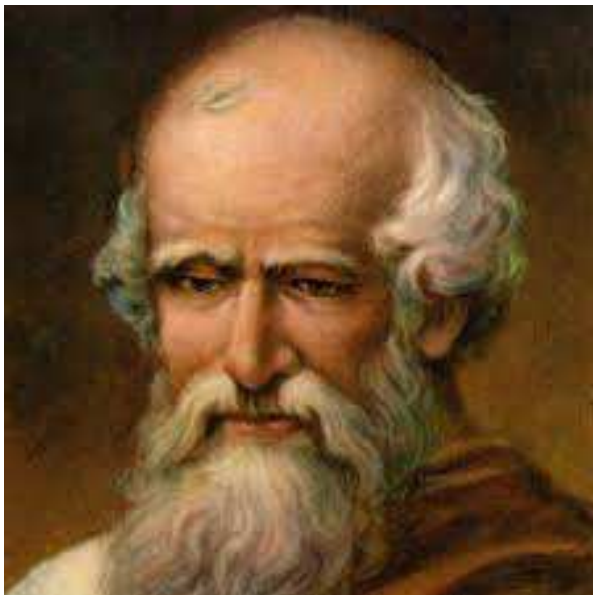


عمومی

- صورت جمعی قیدی است که معرفت های فردی و خاص و یا حقایق و اموری را که در بیرون از حیطه معرفت افراد قرار گرفته باشند، از تعریف فرهنگ خارج می کند.

- برای هر پدیده ای که در عرصه فرهنگ وارد می شود، دو عرصه غیر فرهنگی نیز قابل تصور است. اول اینکه صرفاً به قلمرو معرفت و آگاهی احساس و به بیان دیگر به حوزه شخصی خاص وارد شود. فردی که حقیقتی را کشف می کند و یا قاعده ای را برای خود فرض و اعتبار می کند و یا نسبت به امری حقیقی و یا اعتباری عشق یا نفرت می ورزد تا هنگامی که این ادراک و احساس را در خود مخفی نگه داشته و به ابراز آن نپرداخته باشد و آن را در تعامل با دیگران به حوزه آگاهی جمعی وارد نکرده باشد، معرفت او خارج از قلمرو فرهنگ قرار دارد

قلمرو معرفت و آگاهی احساس



- ارشمیدس هنگامی که در حمام به چگالی و وزن مخصوص اجسام پی برد، اگر یافته خود را اظهار نمی کرد و یا اگر اظهار او را کسی نمی شنید و به شاگردان او منتقل نمی شد و تاریخ ثبت و ضبط نمی کرد معرفت او به عرصه فرهنگ یونان و از آنجا به قلمرو فرهنگ بشر وارد نمی شد.

ارشمیدس



فیثاغورث

• دوم اینکه آن پدیده به قلمرو آگاهی فردی خاصی نیز وارد نشده باشد. قضیه فیثاغورث در سال های قبل از میلاد توسط فیثاغورث کشف شد و از طریق آموزش و تعلیم او به عرصه فرهنگ بشری وارد شد و لکن صدق این قضیه ندسی، منوط به کشف فیثاغورث و یا ورود آن به قلمرو فرهنگ بشری نیست. یعنی این قضیه قبل از آنکه به عرصه معرفت فردی وارد شود از نوعی حقیقت برخوردار است. قاره آمریکا در زمانی خاص برای کریستف کلمب کشف و این معرفت از آن پس وارد فرهنگ اروپای شد و تحولات فرهنگی و تاریخی مهمی را نیز به دنبال آورد. لکن این قاره قبل از علم و معرفت فرد و یا افاد اروپایی به آن نیز وجود داشت.

- از بیان فوق دانسته می شود برای هر پدیده دست کم سه عرصه می توان تصور کرد: **اول**، عرصه فرهنگ که هویت بین الاذهانی دارد، **دوم**، عرصه فرد که در محدوده معرفت فردی و شخصی رار می گیرد و **سوم**، عرصه واقعیت نفس الامر شیء هر پدیده ر هر یک از عرصه های سه گانه فوق از احکام ویژه مربوط به خود برخوردار است. نفس الامر نیز به نوبه خود دارای مراتب و اقسامی است که پرداختن به آن از محدوده بحث ما خارج است (جوادی آملی، ۱۳۷۲، ۱۸۰-۱۶۳)

ابعاد و سطوح فرهنگ

- فرهنگ که هویتی **اولا** معرفتی و **ثانیا** جمعی دارند از ابعاد و سطوح گوناگونی برخوردار است و هر فرهنگ مجموعه معرفت های مختلفی را شامل می شود. نمادها و نشانه ها، هنجارها و ارزش ها و باورها و اعتقادهای بنیادین که به صورت **زبان، آداب و عادات، حقوق و مقررات ادبیات اساطیر، علوم، معارف، فلسفه ها و ادیان مختلف** بروز و ظهور پیدا می کنند هر یک در بخش و یا سطحی از فرهنگ واقع می شوند. توجه به سطوح و اجزاء متفاوت و گسترده فرهنگ، نکته مهمی است که ما را در تبیین نسبت فرهنگ با علم یاری می رساند.

سطوح و اجزاء متفاوت و
گسترده فرهنگ

علم

- برای فهم نسبت علم و فرهنگ باید شناخت و تعریف خود از علم را نیز در نظر داشته باشیم. برای علم تعاریف مختلفی بیان شده است و این تعاریف متعدد، **اولا** ریشه در مبانی فلسفی و معرفت شناختی متفاوتی دارند و به مواضعه و قرارداد افراد باز نمی گردند (پارسانیا، ۱۳۸۳، ۱۴۸)
- و به همین دلیل عدول از این تعاریف و توافق بر سر یک تعریف واحد درباره علم به سادگی ممکن و میسر نیست، **ثانیا** این تعاریف مختلف در چگونگی تبیین نسبت علم و فرهنگ تاثیر گذارند.

شناخت و تعریف خود از علم

- دو ویژگی فوق نسبت به تعاریف فرهنگ صادق نیست زیرا به رغم تعاریف متنوع و متعددی که برای فرهنگ ذکر شده است اختلاف آن تعاریف چندان عمیق و بنیادین نیست و بیشتر ناشی از نظر به ابعاد مختلف و یا آثار و لوازم فرهنگ بوده و یا به قلمرو وضع و قرارداد باز می گردد و دیگر اینکه آن تعاریف در بیان نسبت علم و فرهنگ چندان تاثیرگذار نیستند به همین دلیل در تعریف نگارنده از فرهنگ به تشریح تعریف مورد نظر بسنده شد و از ذکر سایر تعاریف خودداری گردید.

اختلاف آن تعاریف چندان عمیق و
بنیادین نیست

- تعاریف ارائه شده از علم را در سه گروه می توان قرارداد:

- ۱- تعاریف پوزیتیویستی و تجربی

- ۲- تعاریف ماقبل تجربی

- ۳- تعاریف مابعد تجربی

- تعریف پوزیتیویستی از علم با آن که عمری کمتر از دو قرن دارد همان تعریفی است که در حاشیه اقتدار دنیای غرب، غلبه جهانی یافته و در سازمان های رسمی علم و از جمله مراکز آموزشی ایران متاسفانه از نخستین سال های آموزشی در سطوح مختلف، هرزه وار و به گونه ای سخیف تعلیم داده شده است چندان که سایر معانی علم و از جمله معنایی که فرهنگ و تمدن اسلامی با آن مانوس بوده، اینک با عنوان معرفت و آگاهی های غیر علمی در انزوا و بلکه در معرض فراموشی قرار گرفته است.

- معنای پوزیتیویستی و یا تجربی علم معنایی است که تنها در بخشی کوتاه از فرهنگ و تمدن غرب یعنی از نیمه دوم قرن نوزدهم تا نیمه دوم قرن بیستم سیطره و غلبه یافت.
- معنای بعد تجربی علم معنای پست مدرن از علم است. زمینه های تکوین این معنا به تدریج از نیمه دوم قرن بیستم پدید آمد. این معنا گرچه همچنان در بیرون از محیط های رسمی علمی و در حاشیه صورت غالب علم مدرن است، لکن حوزه مباحث فلسفی علم و فلسفه علم را تسخیر کرده است.

محیط های رسمی علمی

- «تعاریف ماقبل تجربی علم، مجموعه تعاریفی است که به لحاظ تاریخی قبل از غلبه معنای پوزیتیویستی علم در تاریخ و فرهنگ بشری حضور داشته است» (پارسانیا، ۱۳۸۰) این نوع تعریف در محدوده فرهنگ های دینی، در حوزه متافیزیک در یونان، دنیای اسلام و حتی در مقطع ظهور نخستین فلسفه های مدرن مقبولیت دارد. علم در هر یک از تعاریف، شیوه و روشی مختص به خود داشته و در مقابل آگاهی ها و معرفت های دیگری قرار می گیرد که به رغم کارکردهای مفید و موثر خود، غیر علمی اند. مانند شعر، خطابه و جدل.

نسبت های سه گانه علم و فرهنگ

- نسبت این علم و فرهنگ از دو جهت درونی و بیرونی قابل پیگیری است. به این معنا که این نسبت می تواند در درون علم و یا فرهنگ واقع شده و در هویت هر یک از آنها موثر باشد و یا آنکه در بیرون رخ داده و خارج از هویت آنها قرار گیرد.
- هر تعریفی که درباره علم پذیرفته شود، در این امر تفاوتی ایجاد نمی شود که علم در هر حال در درون فرهنگ، اثر گذارده و در ردیف ابعاد و اجزاء آن واقع شده است و در هویت فرهنگ اثر می گذارد. ورود یک عنصر در یک ظرف آب است. عنصری که در ظرف آب با مایعات مختلف قرار دارد بخشی از فضای درون ظرف را اشغال می کند و موقعیتی که در درون ظرف دارد، در جایگاه و موقعیت دیگر عناصر تاثیر می گذارد. علم هنگامی که به عرصه فرهنگ وارد می شود.

درونی و بیرونی

- به هر معنایی که باش بخشی از فرهنگ خواهد بود. فرهنگ می تواند مانع از حضور علم شود و می تواند آغوش خود را بر روی آن بگشاید. مقاومت و یا استقبال فرهنگ نسبت به علم به خصوصیات ذاتی فرهنگ باز می گردد، بنابراین خارج بودن علم از حوزه یک فرهنگ نیز متناسب با هویت آن فرهنگ است و بود و نبود علم و یا چگونگی وجود علم در نسبت مستقیم یا هویت فرهنگ قرار دارد. فرهنگی که فاقد علم باشد هویتی مغایر با آن فرهنگی دارد که از علم بهره می برد و مراتب توسعه و ضیق علم در چگونگی فرهنگ تاثیر گذار است.

خصوصیات ذاتی فرهنگ

- فرهنگی که از قبول و پذیرش علم سرباز می زند، از امتیازات حضور علم بی بهره می ماند. چنین فرهنگی، جاهلانه و سفله پرور است و اگر مراد از علم، دانش تجربی و ابزاری باشد این فرهنگ از تسلط بر طبیعت محروم می ماند و اگر مراد از علم، دانش متافیزیکی و انتقادی و مانند آن باشد، فرهنگی که مانع از حضور آن می شود از مزایای چنین دانش هایی بی بهره می شود. هویت و عناصر درون فرهنگ با بود و یا نبود علم ابزاری، علم عقلانی و یا وحیانی بدون شک خصوصیتی مغایر پیدا می کنند.

دانش متافیزیکی و انتقادی

- از آنچه گفته شد دانسته می شود تاثیر علم بر عناصر درونی و هویت فرهنگ، اجمالا غیر قابل انکار است و تعریف های مختلفی که در باب علم می شود، اصل این نوع ارتباط و نسبت را نمی تواند در معرض تردید قرار دهد.

- تاثیر فرهنگ بر عالم مانند تاثیر علم بر فرهنگ مورد وفاق نیست زیرا نحوه تعریف علم در تبیین این نوع نسبت موثر است بر اساس برخی از تعاریف، فرهنگ هرگز تاثیر درونی بر علم نداشته و به بیان دیگر هویت ها و ساختار درونی معرفت علمی مستقل از فرهنگ های مختلف است. بر اساس این دیدگاه، علم هویتی غیر شرقی و غیر عربی و غیر ایدئولوژیک دارد و فرهنگ هرگز در ساختار درونی معرفت علمی اثرگذار نیست، در این نگاه، تاثیرات فرهنگ نسبت به علم همواره تاثیرات بیرونی است، به این بیان که فرهنگ بدون آنکه تاثیری در معنای علم و روش آن داشته باشد، تنها می تواند ظرفیت های خود را در جهت بسط و توسعه علم به خدمت گیرد و با آنکه راه های گسترش آن را مسدود نماید.

ساختار درونی معرفت علمی

- دیدگاه دوم، فرهنگ را عنصر مقوم علم می داند. مطابق این نگاه – با حفظ غلبه و برتری فرهنگ بر علم، همان گونه که علم با هویت و ساختار درونی فرهنگ نسبت دارد. فرهنگ نیز در هویت علم تعریف و مصادیق آن موثر است بر این اساس رابطه علم و فرهنگ رابطه ای درونی و دیالکتیکی است. یعنی فرهنگ، هویت علم را پدید می آورد و علم نیز به نوبه خود بر فرهنگ اثر می گذارد.

درونی و دیالکتیکی

- دیدگاه نخست که استقلال علم را در قبال فرهنگ می پذیرد، از جهت دامنہ و برد و نوع تاثیری که علم و فرهنگ می تواند داشته باشد به دو نگاه تقسیم می شود. بر اساس نگاه اول، علم حتی هنگامی که با تمام ظرفیت خود وارد فرهنگ شود تنها بخشی از فرهنگ را به طور کامل تصرف می کند و تاثیر آن بر دیگر بخش های درونی فرهنگ تاثیراتی حاشیه ای است و در نگاه دوم علم ظرفیت داوری و تصرف در همه اجزاء درونی هر فرهنگ را دارد و تفوق و برتری خود را بر همه فرهنگ می تواند حفظ کند. تعریف پوزیتیویستی علم در حوزه نگاه اول بوده و تعاریف عقلانی و دینی علم به نگاه دوم محلق می شوند.

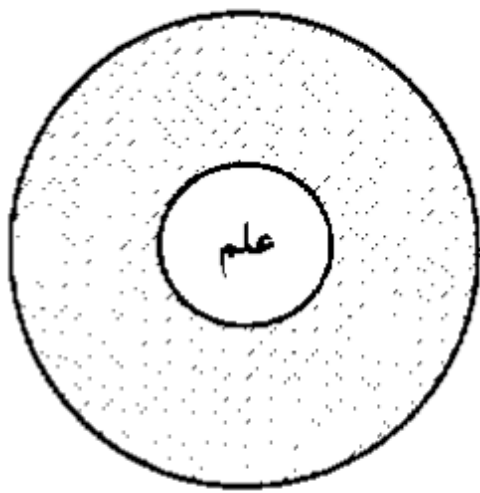
- از آنچه درباره نسبت فرهنگ با علم بیان شد، سه نوع رابطه بین فرهنگ و علم می توان در نظر گرفت که هر یک از آنها بر اساس نوعی تعریف از علم پدید می آید: تعامل بیرونی علم و فرهنگ، غلبه فرهنگ بر علم و احاطه علم بر فرهنگ.

تعامل بیرونی علم و فرهنگ

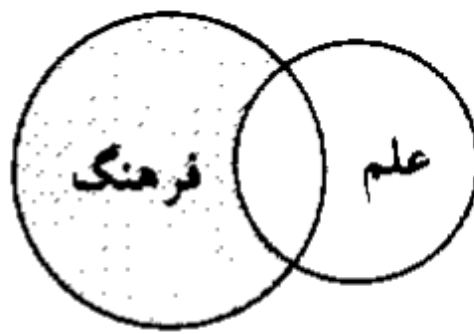
- این نوع ارتباط متأثر از تعریف پوزیتیویستی علم است، علم در این تعریف، نظام معرفتی روشمندی است که مشتمل بر گزاره های آزمون پذیر است. خصلت استقرایی یا تجربی و آزمون پذیر علم در این تعریف به گونه ای بیان می شود که هویت آن را مستقل از دیگر حوزه های معرفتی بشر حفظ می کند. علم در این نوع تعریف دست کم در مقام کشف، همواره مستقل از محیط فرهنگی خود است (پوپر، ۱۹۶۹) و به همین دلیل به حسب ذات خود مستقل از تاریخ و جغرافیا است.

- تاریخ و جغرافیا تنها ظرف حضور آن است و فرهنگ با هویت تاریخی و جغرافیایی خود نظیر باندی است که شرایط حضور و ظهور آن را فراهم می آورد. فرهنگ می تواند دروازه های خود را به روی علم ببندد. نظیر فرهنگ های اساطیری یا می تواند ظرفیت های خود را برای توسعه علم در برخی از زمینه ها و یا در همه زمینه ها فراهم آورد فرهنگ می تواند از علم در برخی از زمینه ها و یا در همه زمینه ها فراهم آورد فرهنگ می تواند از علم نیز به عنوان یک ابزار کارآمد برای بسط و توسعه خود استفاده کند. نکته قابل توجه این است که ذات و هویت علم در همه حالات فوق- یعنی چه در موقعی که بیرون از قلمرو فرهنگ قرار گرفته و امکان ورود به آن داده نمی شود (شکل یک) و چه وقتی که بخش هایی از آن یا همه آن به فرهنگ وارد می شود (شکل دو و سه) صورت و سیرتی واحد دارد

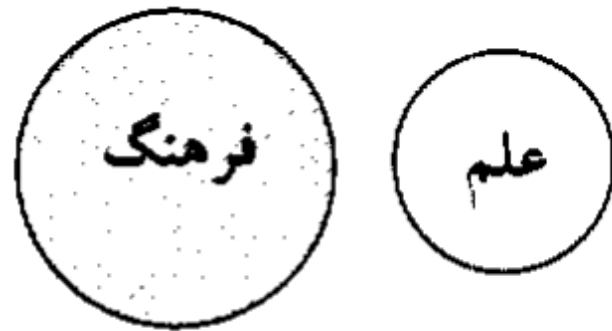
پرتال جامع علوم انسانی



شکل سه



شکل دو



شکل یک

- سیرت واحد علم در سه شکل فوق به صورت دوایر بدون هاشور شخص شده است. مناطق هاشور خورده فرهنگ ناظر به مجموعه معارف غیر علمی نظیر دین، اسطوره، ارزش ها، هنجارها و مانند آن است.

- نکته مهم در این تعامل این است که فرهنگ حتی هنگامی که از همه ظرفیت های علم استفاده می کند مشتمل بر معارفی خواهد بود که به حسب ذات خود، فاقد هویت علمی اند. این بخش از معارف با آنکه ممکن است دباره بود و یا نبود اصل علم در عرصه فرهنگ داوری کنند و یا در خدمت بسط و توسعه علم قرار گرفته و حتی رهاوردهای علمی در حضور و بسط آنها موثر باشد، لکن از سنخ معرفت علمی نیستند و غیر علمی بودن آنها به دلیل محدودیت معنای علم به گزاره های آزمون پذیر و ناتوانی تعریف علم در پوشش دادن به آنها است.

- هیچ فرهنگی بدون مجموعه ای از ارزش ها، هنجارها، آرمان ها و بدون یک تفسیر کلان از جهان و انسان نمی تواند وجود داشته باشد. اعم از این که این تفسیر دینی، اساطیری، معنوی، مادی، شکاکانه، لادری گرایانه و مانند آن باشد و هیچ فرهنگی بدون مجموعه یا از باورها، تعهدات و انگیزه های گرایشی و به بیانی دیگر بدون مجموعه ای از حب ها، بغض ها، جاذبه ها و دافعه ها نمی تواند شکل گیرد و معرفت در معنای عام خود عامل همه این امور می شود. حال آن که علم در معنای پوزیتیویستی آن هیچ یک از این امور را پوشش نمی دهد و از داوری های مسانخ با آنها عاجز است.

- بر اساس تعریف پوزیتیویستی علم، علم همواره در تعامل با فرهنگ قرار می گیرد و در یان تعامل، گاه اجازه ورود به حوزه فرهنگ را پیدا نکرده و از آن دفع می شود و گاه، بخشی از آن و یا همه آن به درون فرهنگ وارد شده، و با حضور خود تغییراتی را در دیگر عناصر فرهنگی به وجود می آورد و لکن تاثیرات فرهنگ و علم و تاثیرات علم بر بخش هایی از فرهنگ که غیر از علم است همواره بیرونی است به این معنا که علم، هویت و شکل خود را همواره حفظ می کند و معارف غیر علمی درونی فرهنگ نیز هرگز هویتی علمی پیدا نمی کنند.



بیرونی

غلبه فرهنگ بر علم

- نوع دوم از ارتباط به گونه ای که به غلبه فرهنگ بر علم منجر می شود و در این نوع ارتباط، علم همواره جزئی از فرهنگ بوده و در بیرون از فرهنگ، مقدم و جایگاهی برای آن نمی توان تصور کرد و بر این اساس هویت و یا روشی مستقل از فرهنگ نیز نمی تواند داشته باشد. به بیان دیگر، علم در روش و ساختار درونی خود، همواره متأثر از فرهنگ است. این دیدگاه به لحاظ تاریخی با افول رویکرد پوزیتیویستی به علم در شرایط غیبت نگاه عقلانی و یا دینی به علم شکل گرفت.

غیبت نگاه عقلانی و یا دینی

- در رویکرد پوزیتیویستی، روش علمی و علم به حسب ذات خود مستقل از فرهنگ است. رویکرد پوزیتیویستی حلقه وین در نگاه استقلالی به حوزه معرفت علم تا آنجا پیشرفت کرد که سرعت علمی را تنها معرفت معنادار دانسته و دیگر حلقه های معرفتی نظیر متافیزیکی را فاقد معنا و ناشی از خطاهای زبانی دانست. به تدریج در مجموعه مباحثی که در حاشیه حلقه وین تحت فلسفه علم شکل گرفت. **اولا** مجموعه معانی درگیری که خارج از دایره علم وجود داشت مورد قبول واقع شد و **ثانیا** تاثیر آن معانی در ساختار درونی معرفت علمی پذیرفته شد و در نتیجه این حقیقت آشکار گردید که حلقه معرفتی علم در ساختار درونی خود، متکی بر مجموعه معارفی است که بر اساس تعریف پوزیتیویستی از علم، هویتی غیر علمی دارند (رورتی، ۱۹۷۹)



توماس کوهن

• کوهن (۱۹۷۰) از این مجموعه با عنوان پارادایم یاد نموده
اتس. از نظر او تغییرات پارادایمی موجب تحول ساختار
معرفت علمی می شود و این نوع تغییرات از نوع تغییرات
تدریجی و فزاینده ای نیست که در درون ساختاری واحد
شکل می گیرد. لاکاتوش (۱۹۷۰) معرفت علمی را متکی بر
استخوان بندی هایی دانست که منجر به تعریف
پوزیتیویستی علم نمی شوند و فایرآبند (۱۹۷۹) بر قیاس
ناپذیری مجموعه های مختلف علمی توجه نمود.

- ارتباط درونی علم با معانی و معارف غیر علمی ضمن آنکه استقلال علم را خدشه دار کرد. هویت ساختاری و ارزش روشنگرانه علم را نیز متزلزل ساخت. روشنگری از جمله خصایص اصلی مدرنیته است و تزلزل در هویت روشنگرانه علم به معنای تزلزل در ارکان مدرنیته است و تزلزل در هویت روشنگرانه علم به معنای تزلزل در ارکان مدرنیته است و به همین دلیل، مباحث و مسائل فلسفه علم که استقلال معفت علمی را مورد انکار قرار دارد، به عبور از اندیشه های مدرن و شکل گیری فلسفه های پست مدرن انجامید.

- فیلسوفان پست مدرن نظیر فوکو، بودریا، لیوتار و دریدا به رغم اختلافاتی که دارند در هویت فرهنگی علم اتفاق نظر دارند. بر اساس این رویکرد علم، هوتی فرهنگی، تاریخی و تمدنی دارد و فرهنگ به حسب برخی از نیازهای خویش، معرفت علمی را متناسب با سایر لایه های معرفتی خویش پدید می آورد. در این نگرش، علم نیز به عنوان بخشی از فرهنگ به نوبه خود، بخشی از نیازهای کلی و جزئی فرهنگ را تامین می کند. با این بیان گرچه بین علم و فرهنگ تعاملی دیالکتیکی و دوسویه برقرار است، لکن فرهنگ در کلیت خود غالب بر علم است. شکل ۴ این نوع رابطه میان علم و فرهنگ را نشان می دهد. در این شکل، علم در هر حال جزئی از فرهنگ و متاثر از زمینه غالب بر فرهنگ است.

غلبه فرهنگ و علم

- نوع دوم از ارتباط به گونه ای است که به غلبه فرهنگ بر علم منجر می شود و در این نوع ارتباط، علم همواره جزئی از فرهنگ بوده و در بیرون از فرهنگ، مقام و جایگاهی برای آن نمی توان تصور کرد و بر این اساس هویت و یا روشی مستقل از فرهنگ نیز نمی تواند داشته باشد. به بیان دیگر، علم در روش و ساختار درونی خود، همواره متأثر از فرهنگ است. این دیدگاه به لحاظ تاریخی با افول رویکرد پوزیتیویستی به علم و در شرایط غیبت نگاه عقلانی و یا دینی به علم شکل گرفت.

- در رویکرد پوزیتیویستی، روش علمی و علم به حسب ذات خود مستقل از فرهنگ است. رویکرد پوزیتیویستی حلقه وین در نگاه استقلالی به حوزه معرفتی علم تا آنجا پیشرفت کرد که معرفت علمی را تنها معرفت معنادار دانسته و دیگر حلقه های معرفتی نظر متافیزیک را فاقد معنا و ناشی از خطاهای زمانی دانست.

مستقل از فرهنگ

- به تدریج در مجموعه مباحثی که در حاشیه حلقه وین تحت فلسفه علم شکل گرفت. اولاً مجموعه معانی دیگری که خارج از دایره علم وجود داشت مورد قبول واقع شد و ثانیاً تاثیر آن معانی در ساختار درونی معرفت علمی پذیرفته شد و در نتیجه این حقیقت آشکار گردید که حلقه معرفتی علم در ساختار درونی خود، متکی بر مجموعه مصارفی است که بر اساس تعریف پوزیتیویستی از علم، هویتی غیر علمی دارند (رورتی، ۱۹۷۹)

حلقه وین



امره لاکاتوش

• کوهن (۱۹۷۰) از این مجموعه با عنوان پارادایم یاد نموده است. از نظر او تغییرات پارادایمی موجب تحول ساختار معرفت علمی می شود و این نوع تغییرات از نوع تغییرات تدریجی و فزاینده ای نیست که در درون ساختاری واحد شکل می گیرد. لاکاتوش (۱۹۷۰) معرفت علمی را متکی بر استخوان بندی هایی دانست که منجر به تعریف پوزیتیویستی علم نمی شوند و فایرآبند (۱۹۷۹) بر قیاس ناپذیری مجموعه های مختلف علمی توجه نمود.

- ارتباط درونی علم با معانی و معارف غیر علمی ضمن آن که استقلال علم را خدشه دار کرد، هویت ساختاری و ارزش روشنگرانه علم را نیز متزلزل ساخت. روشنگری از جمله خصایص اصلی مدرنیته است و تزلزل در هویت روشنگرانه علم به معنای تزلزل در ارکان مدرنیته است و همین دلیل، مباحث و مسائل فلسفه علم که استقلال معرفت علمی را مورد انکار قرار داد، به عبور از اندیشه های مدرن و شکل گیری فلسفه های پست مدرن انجامید.

هویت روشنگرانه علم

- فیلسوفان پست مدرن نظیر فوکو، لیوتار، بودریار و دریدا به رغم اختلافاتی که دارند در هویت فرهنگی علم، اتفاق نظر دارند. بر اساس این رویکرد علم، هویتی فرهنگی، تاریخی و تمدنی دارد و فرهنگ به حسب برخی از نیازهای خویش، معرفت علمی را متناسب با سایر لایه های معرفتی خویش پدید می آورد در این نگرش، علم نیز به عنوان بخشی از فرهنگ، به نوبه خود، بخشی از نیازهای کلی و جزئی فرهنگ را تامین می کند. با این بیان، گرچه بین علم و فرهنگ را نشان می دهد: در این شکل، علم در هر حال، جزیی از فرهنگ و متاثر از زمینه بر غالب فرهنگ است



دریدا



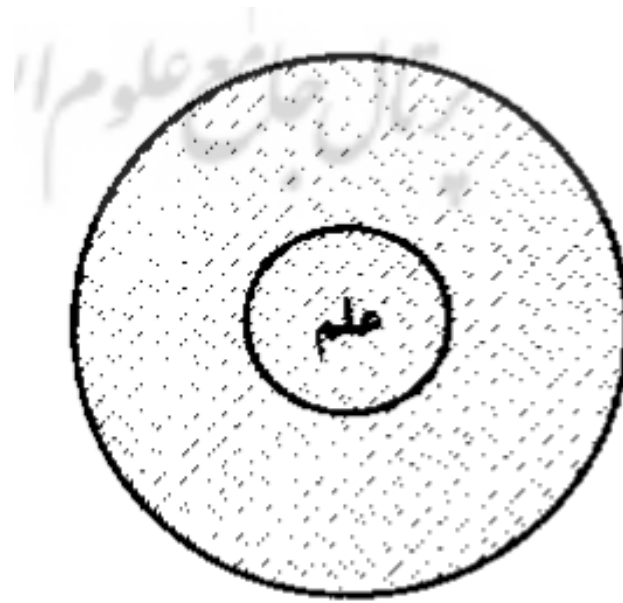
بودریار



لیوتار



فوکو



شکل چهار

- نوع سوم از ارتباط مبتنی بر احاطه علم و فرهنگ است. در این نوع ارتباط، هویت مستقل علم محفوظ است، چه این که اگر علم هویتی فرهنگی داشته باشد هرگز احاطه بر آن نمی تواند پیدا کند و زیر مجموعه آن خواهد بود. این دیدگاه مبتنی بر رویکرد عقلانی و وحیانی به علم است. اگر عقل، شهود و وحی نظیر حس به عنوان منابع معرفتی به رسمیت شناخته شوند. دانش علمی به گزاره های آزمون پذیر محدود نمی شود و علم؛ ساخت های دیگر معرفت را نیز که به ناگزیر در حوزه فرهنگ حضور دارند در معرض نظر و داوری خود قرار می دهد.

رویکرد عقلانی و وحیانی به علم

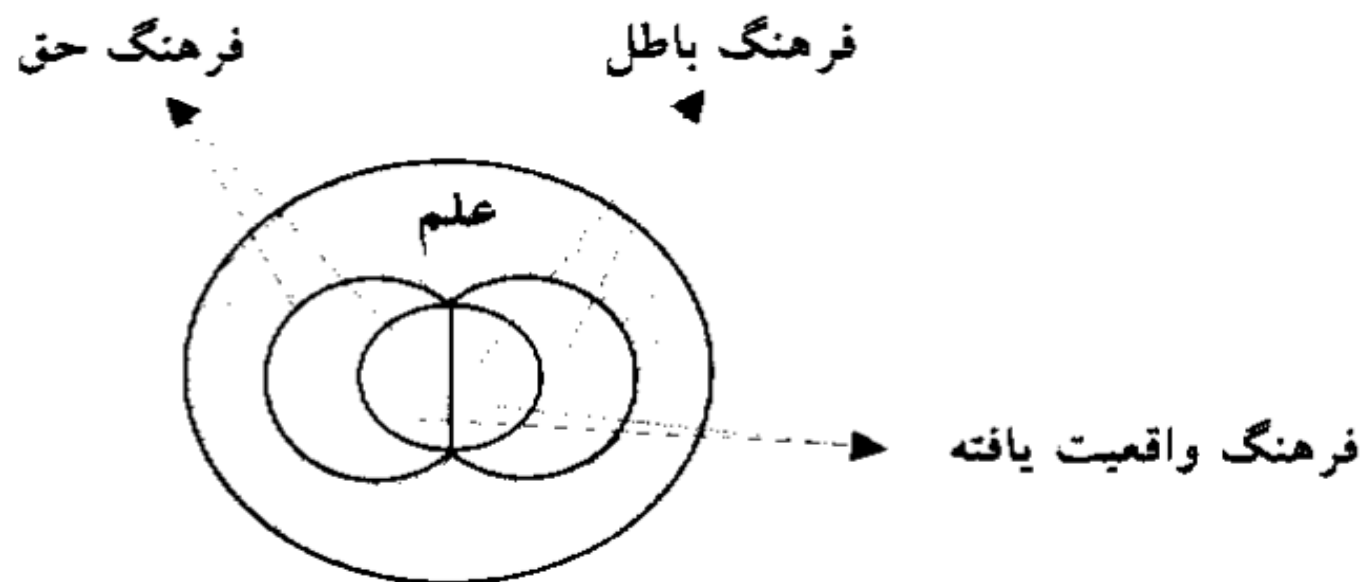
- یعنی علم می تواند نسبت به ارزش ها، هنجارها، آرمان ها و دریافت های کلان از عالم و آدم و همچنین عواطف انگیزه ها، گرایش ها نیز نظیر داده و داوری نماید و از صدق و کذب و با صحت و سقم آنها خبر دهند. به همین دلیل ، همه فرهنگ در همه حالات در معرض داوری علم قرار می گیرد و بلکه علم می تواند نسبت به صورت هایی از فرهنگ که غیر واقعی اند، یعنی به عرصه واقعیت انسانی قدم نگذاشته اند و حتی در قالب آرمان های فرهنگی به صورت فرهنگ آرمانی نیز درنیامده اند، داوری کرده و از حقیقت و یا بطلان آنها نیز خبر دهد.

عواطف انگیزه ها، گرایش ها

- فرهنگ حق و باطل دو مفهومی است که بر مبنای این دیدگاه **توصیف و تبیین مناسب** با خود را پیدا می کند. فرهنگ حق، فرهنگی خواهد بود که در سنجش های علمی، صحیح و صادق باشد و فرهنگ باطل، فرهنگی است که با ارزش گذاری علمی، کاذب و باطل شمرده شود و حق و باطل به لحاظ تاریخی می توانند واقعیت داشته و یا آنکه واقعیت نداشته باشند و هر کدام از این دو می تواند بخشی از واقعیت موجود را تصرف کرده و یا همه آن را در اختیار داشته باشد. علم در هر یک از این صور، غالب بر فرهنگ است و احاطه معرفتی خود را بر همه آنها حفظ کرده، با دآوری های خویش قدر و منزلت حقیقی آنها را مشخص می کند.

قدر و منزلت حقیقی آنها

نوع سوم نسبت علم و فرهنگ را می توان به صورت زیر ترسیم کرد:



شکل پنجم

- به لحاظ تاریخی، این دیدگاه با مراتب مختلف خود تا قبل از غلبه نگرش پوزیتیویستی به‌علم یعنی تا قبل از **نیمه دوم قرن نوزدهم** حضور فعال داشت. فیلسوفان نخست دوران روشنگری نیز با مبنای راسیونالیستی و عقل‌گرایانه حوزه‌های مختلف معرفتی را در معرض نقد و داوری علمی قرار می‌دادند.

دوران روشنگری

راسیونالیستی و عقل‌گرایانه

- اندیشمندان دنیای اسلام نیز با پذیرش مرجعیت وحی و عقل، عرصه های مختلف فرهنگ را در حوزه بررسی ها و نقادی های علمی قرار می دادند. علوم نقلی که در حاشیه حضور وحی ، فرصت بروز و ظهور یافتند در قالب ابواب مختلف فقهی، بخش های مختلف هنجاری فرهنگ اسلامی را پوشش دادند. حکمت عملی در دنیای اسلام با بهره وری در رهاوردهای عقل نظری و عملی د ر تقسیم بندی انواع جوامع، صور مختلف واقعیت های اجتماعی ار در انواع گوناگون مدن جاهله قرار داده و فرهنگ آرمانی خود را در صورت مدینه فاضله که مدینه حکمت و عدالت است، جست و جو می کند (فارابی، ۱۹۶۴ و طوسی ۱۳۵۶)

منابع

۱. الفارابی، ابونصر. (۱۹۶۴). سیاست مدنیہ. بیروت: المطبعہ الکاترلیکیہ.
۲. پارسانیا، حمید. (۱۳۸۳). علم و فلسفہ. چاپ سوم. تہران: سازمان انتشارات پژوهشگاہ فرهنگ و اندیشہ اسلامی.
۳. پارسانیا، حمید. (۱۳۸۰). سنت، ایدئولوژی، علم. تہران: نشر مرکز کفاء.
۴. جوادی آملی، عبداللہ. (۱۳۷۲). تحریر تمہید القواعد. چاپ اول. تہران: انتشارات الزہراء.
۵. طوسی، خواجہ نصیرالدین. (۱۳۵۶). اخلاق ناصری. تہران: انتشارات خوارزمی.

6. Feyerabend, P. (1988). *Against method*. London: Verso.
7. Kuhn, T. (1970). *The structure of scientific revolution*. 2nd ed. Chicago: Chicago University Press.
8. Lakatos, I. (1970). Falsification and the methodology of scientific research programs. In I. Lakatos and A. Musgrave (1970). *Criticism and the growth of knowledge*. Cambridge: Cambridge University Press.
9. Popper, K. (1959). *The logic of scientific discovery*. New York: Harper and Row.
10. Rorty, R. (1979). *Philosophy and the mirror of nature*. USA: Princeton University Press.